



شماره شبت:

فهرست:

- فرع ۹: ارشاد واجب^{*} کافی و يسقط بفعل الغير ----- ۲
- فرع ۱۰: وجوب ارشاد، وجوب توصلی است یا تعبدی؟ ----- ۳
- فرع ۱۱: وجوب ارشاد، نفسی است یا غیری؟ ----- ۵
- فرع ۱۲: ارشاد بالمباشر و بالتسبیب ----- ۵



بسم الله الرحمن الرحيم

مقدمه

هفت مطلب در ذیل قاعده و وجوب ارشاد جاهل بیان شد. در محدوده این وجوب و برخی از ویژگی‌های آن. یک مطلب در ذیل هفت مطلب قبلی گفته شد که شرط وجوب است یا شرط واجب؟ و بیان شد که اگر شرط وجوب باشد این وظیفه، وظیفه علما می‌شود و جزء وظایف نهادها می‌شود و ظاهر غالب ادله هم این طور بود، بخش زیادی از ادله با فرض این‌که کسی عالم است می‌گفت ارشاد کنید جاهل را، اما درعین حال بیان شد برغم این‌که اکثر ادله این طور بود، برخی از ادله هم مثل آیه انذار بعید نبود که ظهور در شرط واجب داشته باشد که با آن ترتیب در حقیقت در آنجا دو تا قاعده داریم در دو مرحله:

یکی این‌که همه مکلفند که ارشاد جاهل کنند. اگر هم الآن علم و دانشش را ندارند به عنوان مقدمه تکلیف باید یاد گیرند، به این بیان وجوب ارشاد در احکام و تکالیف و موضوعات منطوقی در احکام با این تفاسیلی که گفته شد در تربیت اجتماعی به معنای عام می‌شود یعنی نهاد عمومی جامعه. ولی برای علما این تأکید دارد یعنی بعد از این‌که عالم شد خود این یک تأکید بیشتری به عنوان نهاد دینی پیدا می‌کند.

فرع ۹: ارشاد واجب کافی و یسقط بفعل الغیر

ارشاد جاهل، واجب کفائی است؛ بیان شد در واجب کفائی، یک قرینه عامه‌ای وجود دارد که خیلی از واجبات را کفائی می‌کند و آن قرینه این است که عمل، قابل تکرر نیست؛ یعنی وقتی می‌گوید اقم الصلوة، چون ظهور دلیل، عینیت است و مانعی ندارد هر کسی باید نماز بخواند ولی وقتی دلیل می‌گوید دفنوا الموتی، میت را دفن کنید هر بیست نفر که نمی‌توانند میت را دفن کنند، یکی دو نفر که میت را دفن کردند فعل، قابل تکرر نیست؛ ولذا اصل در خطابات، وجوب عینی است اما قرینه عامه‌ای است که عینیت را به کفائیت مبدل می‌کند و آن قرینه عامه، این است که عمل، قابل تکرر نباشد. وقتی عمل، قابل تکرر نیست یعنی با فعل یکی، موضوع برای عمل باقی نمی‌ماند، وقتی دفن شد، دیگر عمل تمام می‌شود این قرینه عقلیه و عرفیه است که اینجا خطاب بر کفائیت حمل شود یعنی خطاب دفنوا به این بیست نفر بود، چون یکی عمل کرد چون مصداق ندارد، دیگر تکلیف ساقط می‌شود ولی اقم الصلوة خطاب به بیست نفر بود، همه که بخوانند چون اصل فعل قابل تکرر است، از دیگران ساقط نمی‌شود؛ ولذا اصل عینیت در آن حفظ می‌شود پس ما وقتی دست از ظهور فعل در عینیت برمی‌داریم که عمل قابل تکرر نباشد و با فعل یکی، موضوعی برای بقیه باقی نماند ولذا می‌گوییم اینها واجب کفائی می‌شوند.



شماره شصت:

وجوب ارشاد از همین مقوله است باید احاد جامعه و بخصوص علما باید قیام به ارشاد کنند، عقاید را به دیگران بیاموزند و اخلاق و معارف را به دیگران بیاموزند در حد الزامیات لازم است و در غیر آن هم مستحب است اگر این شخص که باید معتقد به توحید شود باید برایش استدلال کرد قصه توحید داد تا به اطمینان برسد، اگر شما قیام به این امر کردید از دیگران ساقط می‌شود. ولذا این کفائی است و اینجا مصداق همین قاعده عقلیه است که اذا لم یتکرر الفعل لم یکن قابلا للتکرر فالوجوب یصح کفائیا.

مطلب دیگر در ذیل این مطلب این‌که، گاهی واجب کفائی خطاب به همه است و این شخص که اقدام کرد یسقط عن الاخرین، ولی بقیه هم مخاطب به این تکلیف بودند اما زمینه تکلیف ندارد ساقط شد چون زمینه ندارد. چطور ساقط شد؟ با فعل یک مکلف دیگر. در همین موارد گاهی تکلیف با فعل غیر مکلف از اینها ساقط می‌شود مثل دفن موتی، دفن موتی لازم است حالا وقتی زلزله‌ای آمد که با خود زلزله این دفن شد. لازم نیست اگر شرایط دفن در آن باشد در بیاورد و دوباره دفن کند. فرض کنید میتی اینجا بود نماز برایش خواندند، کفن هم شد، یک زمین تکانی خورد و این دفن شد؛ دفن اینجا محقق شد ولی مکلف این کار را انجام نداد یک حادثه طبیعی او را دفن کرد یا غیر مکلفی مثل دیوانه و یا بچه غیر بالغی این را دفن کرد که باز هم یسقط عن الاخرین، یا گرگ خورد که موضوع منتفی می‌شود این که می‌گوییم واجب کفائی، یعنی یسقط بفعل احد المکلفین؛ در واجبات کفائی یک نکته دیگر هم وجود دارد که یسقط بتحقق الفعل، این دو قسم است ربما بامتنال این فعل از سوی مکلف، یسقط عن الاخرین و آخری امتثال اختیاری اینجا محقق نشده است ولی فعل انجام شده است با عامل طبیعی یا با شخص غیر مکلف، که اینجا هم الکلام، الکلام. بنابراین برخی از افعال بخاطر این‌که فعل قابل تکرر نیست واجب کفائی می‌شود که یسقط عن الاخرین، و ربما یسقط بتحقق الفعل و لو من غیر المکلف، و ارشاد هم از این قبیل است.

فرع ۱۰: وجوب ارشاد، وجوب توصلی است یا تعبدی؟

در مولوی یا ارشادی بودن باید گفت مولوی است، اگر مولوی شد باید گفت نفسی است که بحث خواهد شد و بعدا بیان خواهد شد توصلی است و کفائی بودنش باید بحث شود.

واجبات به تعبدی و توصلی تقسیم می‌شود. منتهی ما در توصیلات، قسم دومی احداث شد که امیدواریم حرف درستی باشد و بیان شد یک نوع واجبی وجود دارد که بین توصلی و تعبدی است گاهی به آن توصلی به نوع دو، یا تعبدی نوع دو تعبیر شد. بیان شد در برخی از اعمال قصد قربت لازم است مثل نماز، و بدون قصد قربت باطل است و چون عبادت است ریای در آن حرام است. برخی از اعمال هم است که قصد قربت در اینها شرط نیست، تکلیف ساقط



شماره شصت:

می شود مثل دفن میت به هر نیتی که انجام دهید دفن میت به نیت خدا، دفن میت برای این که دیگران تشویق و تمجیدش کنند ... به هر نیتی ساقط می شود.

یک شق میانه‌ای برای اولین بار تأسیس شد و آن این است که قصد غیر خدا دو نوع است: این توصیلات دو نوع است وقتی قصد خدا می کند و یک وقتی قصد خدا نمی کند این که قصد خدا نمی کند دو نوع است:

۱- یک وقتی قصدش ریا، خودنمایی، صنعه، به به دیگران است و ۲- یک وقتی قصدش اینها نیست خدا هم نیست، خودش دوست دارد و با طبع خودش جور است از باب این که لذت می برد انجام می دهد اصلاً هم دنبال این نیست که دیگران به به بگویند.

خلاصه، سه قسم شد:

۱- برخی از اعمال است که باید قصد خدا کند و اگر قصد خدا نباشد اشکال ندارد چه قصد به به دیگران بکند یا قصد لذت شخصی خودش بکند فقط خدا را باید ببیند این تعبدی می شود.

۲- توصی مشهور این است که هر جور باشد قبول است.

۳- قسم میانه است که لازم نیست برای خدا باشد ولی اگر برای غیر خدا ریا و .. باشد اشکال دارد ولی اگر برای خودش باشد اشکال ندارد. اگر برای خدا باشد بهتر، و برای خودش باشد که طبعش با آن سازگار است اشکال ندارد ولی اگر برای ریا باشد اشکال دارد این را توصی یا تعبدی نوع دو می گویند.

بیان شد احتمال دارد در تعلم علوم دینی و فراگیری دانش دین گفتیم توصی نوع دو است و بعید نیست این گونه باشد اگر تعلمش برای ریا و جاه و مقام و امور دنیایی باشد حرام است و اشکال دارد ولی اگر تعلمش بخاطر این است که علم را دوست دارد این حرام نیست البته اگر برای خدا باشد ثوابش بیشتر است.

سوال این است که آیا در تعلیم هم اینگونه است؟ ارشاد، همین معارف دین است و موضوعاتی که در این معارف باید داده شود آیا در اینجا هم این طور است؟ تا اینجا که به ذهن می آید در تعلم علوم برای جاه و مقام و دنیا وعده عذاب در روایات معتبر داشتیم اما در تعلیم و یا ارشاد در معارف دینی می گوید اگر ارشاد برای خدا انجام بدهد ثواب می دهیم ولی این که دلیل بگوید ارشاد و تعلیم تو اگر برای جاه و مقام و امثال اینهاست عقاب می شوی، تا اینجا که به ذهن می آید در جایی ندیدم. یکی دو روایت در این زمینه است که سندش تام نیست ولی در تعلم، سندش تام است. بنابراین یا باید کسی روایات غیر معتبر را معتبر بداند که توصی نوع دو شود، یا بین تعلم و تعلیم فرقی نیست اگر الغای خصوصیت کند. ممکن است کسی بگوید اگر در تعلم این قانون حاکم است تعلیم هم با طریق اولی یا با تنقیح مناط این جور است روایتی که تصریح بکند که یکی دو تاست ولی سندش مخدوش بود و در دلالتش هم بحثی بود.



اگر تعلم و استرشاد برای غیر خدا شد لیباهی به العلما و برای این که علما مباحثات کنند اگر این حرام است تعلیمش همین جور است اگر به طریق اولی نباشد الغای خصوصیتش هم بعید نیست. اگر این باشد، توصلی از قسم دوم می شود به همان بیانی که گفته شد. بنابراین از نظر اصولی، میانه‌ای از توصلی و تعبدی که این نرخ خیلی جافتاده در کلمات فقهاست که این دو قسم در مقابل هم است قسم ثالثی اضافه شد و مصداقش در تعلیم و تعلم معارف دین پیدا کرد.

فرع ۱۱: وجوب ارشاد، نفسی است یا غیری؟

واضح است که وجوب ارشاد، - مقدمه غیر از اعانه است، در اصول بیان شد که مقدمه واجب و واجب غیری در فعل شخص مکلف است برای رفتن به حج، باید مقدماتش را انجام داد و ...، اما اگر شما می‌خواهید من مقدماتش را برای شما فراهم می‌کنم این را مقدمه واجب نمی‌گویند این اعانه بر بر است و می‌تواند واجب نفسی باشد - وجوب ارشاد، وجوب نفسی است نه غیری، مقدمیتش برای خودش نیست، مقدمیت برای فعل غیر است و این اعانه است و اعانه بر بر مستحب است البته در ارشاد، این اعانه واجب شده است. در ارشاد مستحب، یکی از ادله، اعانه بر بر است. دو نوع اعانه وجود دارد: اعانه بر اثم، اعانه بر بر.

اعانه بر اثم در مکاسب بحث شد، اعانه بر بر در بحثهای متفرق آماده شده است. اعانه بر بر، مستحب است، شامل این موارد می‌شود اعانه بر بر این نیست که نان و آبش بدهی و خانه برایش تهیه کنی و زمینه ازدواجش را آماده کنی، در انجام تکالیف هم اعانه بر بر هم شامل است ارشاد هم مصداق اعانه است منتهی اعانه بر بر مستحب است به عنوان قاعده عام فقهی، برخی از مصادیق اعانه بر بر به طور خاص واجب شده است از جمله همین ارشاد جاهل در احکام تکلیفی مورد ابتلا.

فرع ۱۲: ارشاد بالمباشر و بالتسبیب

ارشاد که تکلیف یک شخص می‌شود گاهی بالمباشره است گاهی بالتسبیب؛ وقتی کسی ارشاد می‌کند گاهی خود او مقدماتش را انجام می‌دهد و کارها را انجام می‌دهد و گاهی کارها را به دیگری حواله و ارجاع می‌دهد، این ارجاع به دیگری دو نوع است: الف: یک وقت می‌گوید من کار دارم و او را به شخص دیگری ارجاع می‌دهد این تسبیب نیست این یک نوع ارجاع عادی و معمولی است و او هم ثوابی نمی‌برد اگر قصد خدا هم کند چون تکلیفی عمل نکرده است برای این که این شخص هم مورد خطاب بود و او عمل کرد و از باب واجب کفائی از این شخص ساقط شد منتهی راهنمایی کرده است. از این شخص ساقط شده است ولی امثال نکرده است از باب سقوط واجب کفائی به امثال شخص آخر است این نوع اول ساقط شد نه از باب امثال، بلکه از باب اتیان فعل غیر.



شماره هفت:

بنابراین سه قسم می شود:

۱- به او مراجعه می کند انجام نمی دهد ولی راهنمایی هم برایش صدق نمی کند ولی یسقط بفعل دیگری .
۲- گاهی یک نوع راهنمایی می کند ولی باز تسبیب نیست. این فقط سبب دال علی الخیر را می برد ، ثواب ارشاد را نبرده است.

۳- حالت تسبیب است معلم اجبر می کند پول می دهد که به این بچه ها عقاید و نماز را یاد دهد . اینجا خود او هم به ارشاد عمل کرده است ارشد بصورة غیر مباشریة. اینجا ثوابش همان ثواب ارشاد است .
ارشاد جاهل از اعمالی نیست که متقوم به فعل خود شخص باشد چون برخی از اعمال توکیل بردار نیست باید خود شخص انجام دهد.

بنابراین مطلب سوم:

سه حالت دارد: یک وقتی انجام نمی دهد و دیگری انجام می دهد ولی دال هم نیست.

دو: یک وقتی دال است و ثواب دال را می گیرد.

سه: حالت توکیل و تسبیب است اینجا خود هم گویا به ارشاد عمل کرده است ارشد بصورة غیرمباشریة.

نکات:

۱- ارشاد جاهل از اعمالی نیست که متقوم به فعل خود شخص باشد چون برخی از اعمال، توکیل بردار نیست و باید خود شخص انجام دهد.

۲- سه حالت دارد:

یک: انجام نمی دهد و دیگری انجام می دهد ولی دال هم نیست.

۲- شخص دال است که دیگری ارشاد کند. فقط ثواب دال را دارد.

۳- حالت توکیل و تسبیب است که بنحوی می گویند او ارشد این شخص را ؛ ولو بغیر مباشر . در پدر و مادر هم این طور است بچه های پتان را حفظ کنید قوا انفسکم ... یک وقتی خودش آموزش می دهد یک وقتی معلم می گیرد.

به طور کلی عناوینی که در خطابات آمده است علی قسمین:

۱- برخی از عناوین ظهور در تصدی شخص دارد.

۲- برخی ظهور در تصدی یا تسبیب دارد.